

عناصر و مؤلفه‌های قلمروسازی گفتمانی در ژئوپلیتیک انتقادی

رسول افضلی* - دانشیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
مرجان بدیعی ازنده‌ای - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
یاشار ذکی - استادیار گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
وحید کیانی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

تأیید نهایی: ۱۳۹۴/۰۲/۰۲

پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۱۹

چکیده

«قلمروسازی» یکی از مقوله‌های مهم جغرافیای سیاسی است و محور فلسفی و مبنای نظری آن را تشکیل می‌دهد. بحث قلمروسازی گفتمانی و فرایند شکل‌گیری آن، هرچند در جغرافیای سیاسی پیشینه ندارد، اغلب توسط سیاستمداران و سیاست‌سازان برای بهره‌برداری از اهداف سیاسی به کار گرفته شده است. آنچه در این نوشتار شایان توجه است، چگونگی فرایند قلمروسازی گفتمانی با بهره‌گیری از مدل تحلیل گفتمانی است. قلمروسازی گفتمانی، فرایندی است که بر مبنای آن افراد، گروه‌ها یا کشورهای مسلط برای کنترل و مدیریت فضای جغرافیایی در راستای نظم سیاسی و ژئوپلیتیکی مطلوب خود، گفتمان‌هایی تولید می‌کنند که در آن، از اعمال قدرت صرف (قدرت سخت) برای کنترل فضا فراتر می‌روند؛ به طوری که کسانی که بر آن‌ها اعمال قدرت می‌شود، متوجه چنین فرایندی نمی‌شوند (قدرت نرم). مقاله حاضر با استفاده از عناصر سه‌گانه «فضا»، «قدرت» و «هویت» به تبیین چگونگی فرایند شکل‌گیری قلمروسازی گفتمانی در منطقه جنوب غرب آسیا می‌پردازد تا دریابد چگونه دانش ژئوپلیتیک انتقادی با استفاده از تحلیل گفتمان، درک و ساخته می‌شوند. برای تبیین بهتر مفهوم «قلمروسازی گفتمانی» فرایند شکل‌گیری نقشه سیاسی منطقه جنوب غرب آسیا به عنوان نمونه تحلیل می‌شود تا در نهایت، نشان داده شود که انگاره‌های گفتمان غرب چگونه با توجه به نیاز و اهداف نظام سرمایه‌داری، به قلمروسازی منطقه جنوب غرب آسیا اقدام کرده است.

کلیدواژه‌ها: پسا ساختارگرایی، تحلیل گفتمان، روش‌شناسی، ژئوپلیتیک انتقادی، قلمروسازی.

مقدمه^۱

قلمروسازی گفتمانی، فرایندی است که برمبنای آن، افراد، گروه‌ها یا کشورهای مسلط برای کنترل و مدیریت فضای جغرافیایی در راستای نظم سیاسی و ژئوپلیتیکی مطلوب خود، گفتمان‌هایی را تولید می‌کنند که در آن، از اعمال قدرت صرف یا مستقیم برای کنترل فضا فراتر می‌روند؛ به طوری که کسانی که بر آن‌ها اعمال قدرت می‌شود، متوجه چنین فرایندی نمی‌شوند. با این تعریف، قلمروسازی گفتمانی شامل روابط عملی میان فضا، قدرت و هویت است. هریک از این سه مؤلفه، به پدیده‌های پیچیده اجتماعی اشاره دارند که در بستر آن‌ها معنا می‌یابند. ترکیب و برآیند این سه مؤلفه، پیچیدگی قلمروسازی گفتمانی را به‌نمایش می‌گذارد. در ادامه، مفهوم قلمروسازی گفتمانی، از طریق تجزیه و تحلیل این سه مؤلفه بررسی می‌شود.

مبانی نظری

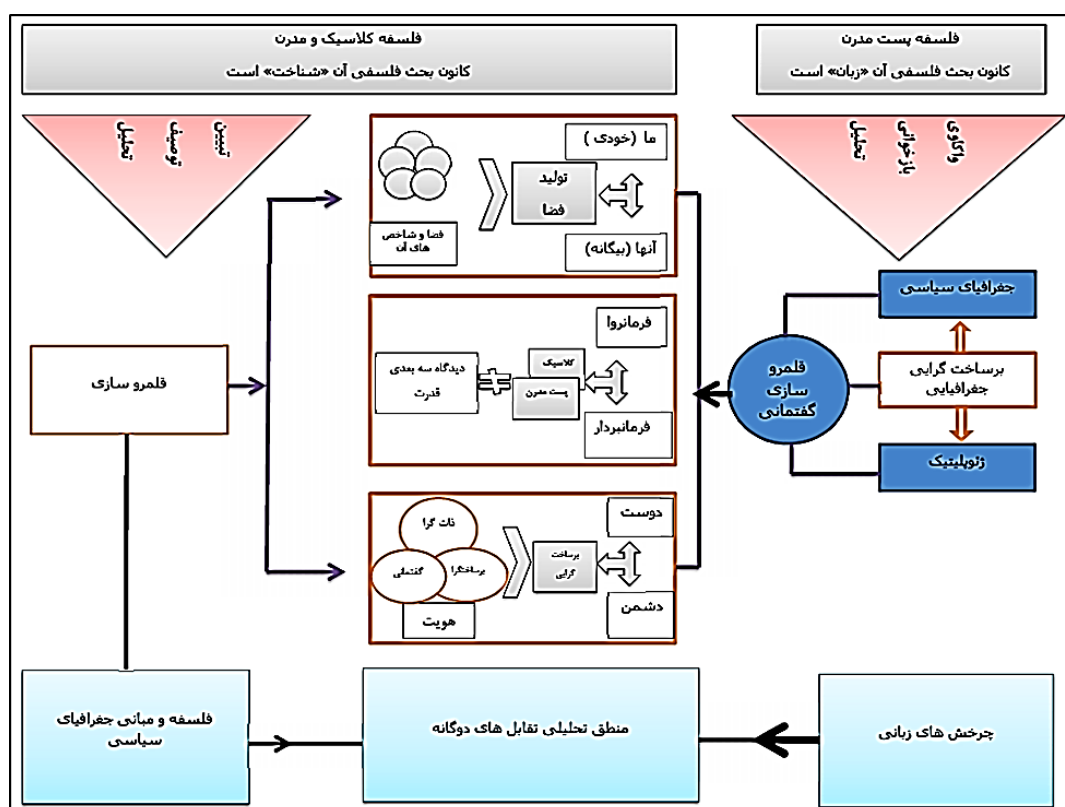
عناصر سه‌گانه قلمروسازی گفتمانی در ژئوپلیتیک انتقادی؛ مثلث «فضا»، «قدرت»، «هویت»

مفاهیم فضا، قدرت و هویت در فرایند قلمروسازی گفتمانی ماهیت ویژه‌ای دارند؛ هر سه عنصر ذکر شده دارای ماهیت برساخت‌گرایی اجتماعی هستند و از تقابل‌های دوتایی ما-آن‌ها، فرمانبردار-فرمانروا و فرودست-فرا دست برای تولید فضا، قدرت و هویت بهره می‌گیرند. در چارت مفهومی (شکل ۱)، چگونگی و ابعاد فرایند قلمروسازی گفتمانی، به خوبی تشریح می‌شود. درحقیقت، استدلال اصلی مقاله حاضر این است که ریشه نظریه‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیکی اکثر ژئوپلیتیسین‌ها و همچنین کشورهای سلطه‌گر (هژمون) را باید در نوع دستگاه فکری-فلسفی آن‌ها جست‌وجو کرد که این نظریه‌ها از دل آن‌ها بیرون می‌آید. در ادامه، نشان می‌دهیم که برمبنای چه نوع منطق تحلیلی، این نوع نظریه‌ها (مانند برخورد تمدن‌های هانتینگتون، مبارزه با ترور جورج بوش، ژئوپلیتیک شیعه و...) تولید می‌شوند و چه اهداف و مقاصد را دنبال می‌کنند.

منطق تقابل‌های دوگانه: در ابتدا، باید مفهوم «تقابل» و «تفاوت» را در این مقاله روشن کنیم. در فلسفه محض، مفاهیم دوگانه‌ای مانند شب و روز، زن و مرد، سیاه و سفید و... با هم تفاوت دارند و انسان در این فرایند دستکاری نمی‌کند یا نقشی ندارد. در نظریه برساخت‌گرایی اجتماعی، این مفاهیم ضمن اینکه متفاوت‌اند، به دلیل نقشی که انسان در معنادگی به آن‌ها ایفا می‌کند، از سیستم تفاوت به سیستم تقابل سیر می‌کنند؛ به طوری که یکی را برتر از دیگری می‌پندارند و برعکس. در ادامه، مفهوم تقابل از نظر نگارندگان مقاله و همچنین از منظر رویکرد برساخت‌گرایی تبیین می‌شود. اصطلاح تقابل‌های دوگانه، یکی از مفاهیم کلیدی در حیطه نظریه‌های زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و نقد ادبی محسوب می‌شود. فردینان دو سوسور در نظریه‌های خود در مورد زبان / گفتار، دال / مدلول و محور هم‌نشینی / جانشینی، از این اصطلاح استفاده کرد. سوسور زبان را نظام تفاوت‌ها می‌داند که تقابل اجزا و نشانه‌ها موجب شکل‌گیری آن می‌شود. به نظر وی، زبان از مجموعه‌ای از نشانه‌ها تشکیل شده است که در آن، نشانه‌ای در تقابل با نشانه‌ای دیگر معنا می‌یابد (وبستر، ۱۳۸۲: ۵۷-۵۹). اشتراوس با تأثیرپذیری از یاکوبسن، تقابل‌های دوگانه را مهم‌ترین کارکرد ذهن جمعی بشر می‌داند. به نظر وی، به دلیل اینکه بشر در گذشته دانش کافی نداشته است، برای درک و شناخت جهان پیرامون خود تقابل‌های دوگانه را خلق کرده است. از این‌رو، ساختار تفکر انسان بر تقابل‌های دوگانه‌ای مانند خوب/بد، مقدس/غیرمقدس و... بنا شده است (برتنس، ۱۳۸۴: ۷۷). اصطلاح تقابل‌های دوگانه در نظریه‌های پسا ساختارگرایان - به ویژه شالوده‌شکنی دریدا که جزئی از پسا ساختارگرایی است - نقشی اساسی ایفا می‌کند و از مفاهیم کلیدی است؛ با این تفاوت که با نگاهی انتقادی به آن نگریسته‌اند. با تغییرهای اساسی‌ای که دریدا در دهه ۱۹۶۰ در نظام فکری غرب پدید آورد، مفهوم تقابل‌های دوگانه هم دچار تحول بنیادی شد (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۶۸). به نظر دریدا، اندیشه فلسفی - علمی و

۱. این مقاله از رساله دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران با عنوان «واکاوی نقش مذهب در گفتمان‌های ژئوپلیتیکی معاصر در منطقه جنوب غرب آسیا» استخراج شده است.

زیربنای تفکر غرب در زندانی دوقطبی قرار دارند و بر محور تقابل‌های دوگانه می‌چرخند: بدی در برابر نیکی، نیستی در برابر هستی، غیاب در برابر حضور، دروغ در برابر حقیقت، نوشتار در برابر گفتار، طبیعت در برابر فرهنگ و... قرار دارند که همیشه یکی بر دیگری برتری داشته است. به نظر وی، براساس هر متنی، این تقابل‌های دوگانه وجود دارند و این تقابل بین سلسله‌مراتب مرکز یک متن و حاشیه آن، برقرار است. در بعضی از متون، عناصری مانند خوبی، راستی و... در مرکز قرار دارند، اما در بعضی متون در حاشیه‌اند. این تقابل‌های دوگانه در هر متنی دچار تحلیل و واژگونی می‌شوند و از برتری نقش‌های یکدیگر می‌کاهند. اصولاً دریدا در شالوده‌شکنی به واژگونه‌کردن سلسله‌مراتب در تقابل‌های دوگانه معتقد است (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

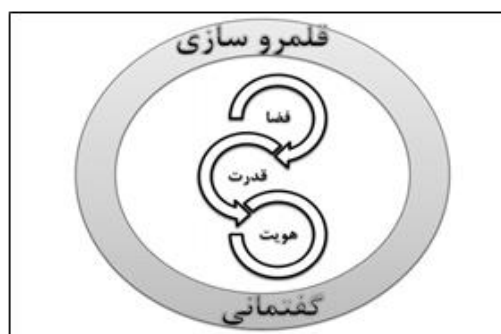


شکل ۱. فرایند قلمروسازی گفتمانی در دستگاه فکری - فلسفی مدرن و پست‌مدرن

منبع: نگارندگان

همان‌طور که در شکل ۱ مشاهده می‌شود، چگونگی تولید قلمروسازی و شناخت آن، بر مبنای فلسفه کلاسیک و مدرن است، اما برای درک و تحلیل و واکاوی ابعاد پشت پرده آن، باید از مبنای فلسفه پست‌مدرن و عامل زبان بهره برد. درحقیقت، استراتژیست‌ها و ژئوپلیتیسین‌ها برای تولید فضا و قلمروسازی گفتمانی، متناسب با راهبردهای خود از الگو و منطق تحلیلی فلسفه کلاسیک و مدرن بهره می‌گیرند که مبتنی بر شناخت است و دقیقاً بر مبنای همین تفکر آن را ناشی از عقل سلیم می‌دانند و به‌عنوان مفهومی قطعی و حقیقی قلمداد می‌کنند.

فضا: یکی از سه بعد قلمروسازی گفتمانی، فضا است. درک گریگوری و دیگران (۲۰۰۹) در فرهنگ لغات جغرافیای انسانی، پنج تعریف از قلمروسازی ارائه دادند که از آن میان، تعریف جرج زیمل (۱۹۹۹) به رویکرد موردنظر مقاله نزدیک‌تر است. در این تعریف، قلمروسازی به‌عنوان نتیجه تعیین مرزهایی بین گروه‌های اجتماعی برای شناسایی و حفظ انسجام، معنا شد (گریگوری و دیگران، ۲۰۰۹: ۷۴۵). زیمل در این تعریف، پنج عنصر را در تحلیل فضا کلیدی می‌داند: ۱. انحصاری بودن، ۲. مرز، ۳. پایداری ساخت‌های اجتماعی در فضا، ۴. فاصله و مجاورت فضایی، ۵. تحرک و پویایی در فضا. از این‌رو، مقاله حاضر این مفهوم از فضا را برای درک و تبیین بهتر و کامل‌تر قلمروسازی گفتمانی مفید می‌داند.



شکل ۲. سه بعد کلیدی قلمروسازی گفتمانی

منبع: نگارندگان

انحصاری بودن فضا: زیمل در مورد انحصاری بودن فضا معتقد است ایجاد قلمرو یا سرزمین و کنترل بر آن، در حیطه قدرت مسلط و کارگزار است و این قدرت مسلط، اجازه شکل‌گیری قلمرویی جدا از هنجارها و ساختارهای اجتماعی خود را در این محدوده نمی‌دهد (زیمل، ۱۹۹۷: ۱۳۹).

مرز: زیمل معتقد است ایجاد مرزها در تعامل‌های اجتماعی در این حقیقت نهفته است که استفاده کاربردی از فضا آن را به قطعه‌هایی تقسیم کرده است که واحد به‌نظر می‌رسند و توسط مرزهایی محدود شده‌اند (زیمل، ۱۹۹۷: ۱۳۹). درحقیقت، مرز در تحلیل زیمل اشاره به وضعیتی دارد که در آن، فضا فقط واقعیتی فیزیکی و مادی نیست؛ بلکه برساختی اجتماعی است که روابط بین افراد و گروه‌های اجتماعی را چارچوب‌بندی می‌کند. برساخت اجتماعی فضا، از طریق تعیین حدود در ساختار روابط فضایی اشیا، اشکال و روابط اجتماعی درون آن عمل می‌کند و این تعامل‌های انسانی هستند که به فضا معنا و مفهوم ویژه می‌دهند.

پایداری ساخت‌های اجتماعی در فضا: اهمیت پایداری و ثبات فضایی، به‌عنوان نقطه‌ای محوری برای روابط اجتماعی در زمان قرارداد یا اتحاد پدیدار می‌شود. درغیراین‌صورت، عناصر خودمختاری فقط در مکانی ویژه رخ می‌دهند (زیمل، ۱۹۹۷: ۱۴۷). برای زیمل، ثبات و پایداری فعالیت‌ها در فضا، جنبه‌ای بسیار مهم از توسعه اشکال و ساختارهای روابط اجتماعی است. از این‌رو، وی پایداری فضا را به‌عنوان ویژگی‌ای از اشکال اجتماعی در نظر می‌گیرد و معتقد است تمایز بین شکل‌های مختلف فعالیت در اطراف نقطه‌ای ثابت ساخته می‌شوند.

فاصله و مجاورت فضایی: زیمل چهارمین عنصر مهم در فضا‌سازی را فضایی می‌داند که از طریق آن، حس مجاورت و فاصله، بین مردمی وجود داشته باشد که در بعضی روابط در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (زیمل، ۱۹۹۷: ۱۴۹). البته ایده مجاورت و فاصله با توجه به پرسش‌ها و مسائل مربوط به ارتباطات و روابط اجتماعی - که به فناوری‌ها هم وابسته‌اند - فاصله بیشتری را پوشش می‌دهند.

تحرک و پویایی در فضا: در این زمینه، زیمل معتقد است «مفصل یا محور فضایی» ممکن است محتوا و معانی نمادین و واقعی به‌دست دهد که به‌عنوان نیرویی وحدت‌بخش برای انسجام اجتماعی، در اجتماعی به‌شدت رقابتی، تکه‌تکه و درحال‌گذار عمل کند؛ یعنی ممکن است فضا حس آگاهی از تعلق را در میان فرقه‌ای بیدار کند که آگاهی مذهبی در میان آن‌ها به‌مدت طولانی در انزوای خود خفته مانده است (زیمل، ۱۹۹۷: ۱۴۷). برآیند تفکر زیمل در مورد فضا و شاخص‌هایی که مطرح کرد، نظریه تولید فضا است که به ایجاد فضای «ما» (خودی) در مقابل «آن‌ها» (بیگانه) منجر می‌شود (شکل ۱).

قدرت: قدرت، دومین بعد قلمروسازی گفتمانی است. قدرت در این نوع قلمروسازی، ماهیت و تعریف ویژه‌ای دارد که برخلاف نظریه‌های کلاسیک قدرت و همچنین نظریه‌های جدید پست‌مدرنیستی (یا فوکویی) دارای ماهیتی ویژه است؛ بنابراین، در پژوهش حاضر، قدرت، مفهومی است که در آن، جامعه به دو قطب فرمانروا و فرمانبردار تقسیم می‌شود. در این

نگاه، قدرت چیزی است که در اختیار بعضی افراد قرار دارد و در اختیار بعضی دیگر نیست. به این ترتیب، مقاله حاضر متضمن نظریه‌ای درباره قدرت است که به نحوی در دیدگاه سه‌بعدی قدرت، توسط استیون لوکس بیان شد. به اعتقاد لوکس در دیدگاه سه‌بعدی قدرت، مؤثرترین حالت استفاده از قدرت، جلوگیری از بروز و به فعلیت رسیدن ستیز است، نه اعمال قدرت در حالت ستیز. استیون لوکس می‌نویسد: «آیا این حد بالای قدرت و موذیان‌ترین نحوه اعمال آن نیست که با شکل دادن به درک مفهومی، شناخت و ترجیحات مردم، در حد ممکن مانع نارضایتی مردم شویم؛ به گونه‌ای که پذیرای نقش خود در نظم موجود شوند» (لوکس، ۱۳۷۵: ۳۳)، اما دیدگاه سه‌بعدی قدرت استیون لوکس که مبنای نظری مقاله حاضر است، چه ویژگی‌هایی دارد؟ در ادامه، سعی می‌شود به تبیین قدرت به طور عام و دیدگاه استیون لوکس در این زمینه، به طور ویژه پرداخته شود. استیون لوکس (۱۹۸۲) در کتاب *قدرت، نگرشی رادیکالی*، سه دیدگاه تک‌بعدی، دوبعدی و سه‌بعدی را از قدرت مطرح می‌کند که دیدگاه سه‌بعدی استیون لوکس از قدرت و ماهیت آن، هسته اصلی پژوهش حاضر است.

دیدگاه سه‌بعدی از قدرت: در دیدگاه سوم، برای رفع نقایص مطرح شده در دو دیدگاه پیشین، این مسئله مطرح می‌شود که در مواردی از اعمال قدرت، قربانیان آن حتی موفق به درک این مسئله نمی‌شوند که منافع واقعی‌شان در خطر است و با نفوذ در افکار و امیال آن‌ها - با کنترل اطلاعات، وسایل ارتباط جمعی و فرایندهای جامعه‌پذیری - اراده‌شان در راستای نیت‌ها و اهداف قدرتمندان سمت‌وسو یافته است. به تعبیر روشن‌تر، صاحبان قدرت با القای این نظر که تابعان، فهم اشتباهی از منافع واقعی‌شان دارند یا از درک آن ناتوان‌اند، بر افکار و رفتار آن‌ها سلطه می‌یابند. لوکس، این شکل از قدرت را زیر عنوان دیدگاه سه‌بعدی یا نگرش رادیکال از قدرت می‌آورد و معتقد است که وجهی عمیق‌تر و زیرکانه‌تر دارد و قدرت در آن، به بالاترین حد بر افراد تحمیل می‌شود (هیندس، ۱۳۸۰: ۷۹-۸۰). او در این باره می‌گوید: «طرف الف ممکن است با واداشتن طرف ب به انجام دادن کاری که نمی‌خواهد انجام دهد، بر او اعمال قدرت کند، اما وی با تحت تأثیر قرار دادن، شکل‌دهی یا تعیین خواسته‌های طرف ب نیز می‌تواند به این مهم دست یابد. آیا واقعاً این نهایت اعمال قدرت نیست که دیگران را وادار کنید تا تمایلات موردنظر شما را داشته باشند؛ به عبارتی، با مهار تفکرات و تمایلاتشان، رضایت آن‌ها را به دست آورید» (کلگ، ۱۳۷۹: ۲۳۱). لوکس در این باره می‌نویسد: «قدرت در روایت رادیکال خود، واجد مؤلفه‌هایی است که با درونی کردن بعضی الگوهای رفتاری، از اعمال قدرت صرف بر افراد فراتر می‌رود و رفتار آن‌ها را سمت‌وسو می‌دهد. از این رو، کسانی که بر آن‌ها اعمال قدرت می‌شود، خود متوجه چنین فرایندی نمی‌شوند» (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۸).

در مجموع، نوشتار حاضر در تعریف قدرت به تعریفی استناد کرده است که استیون لوکس ارائه داد و برخلاف نظریه‌های کلاسیک قدرت و همچنین نظریه‌های جدید پست‌مدرنیستی (یا فوکویی) ماهیت ویژه‌ای دارد. قدرت، مفهومی است که در آن، جامعه به دو قطب فرمانروا و فرمانبردار تقسیم می‌شود. در این نگاه، قدرت چیزی است که در اختیار بعضی‌ها قرار دارد و در اختیار بعضی دیگر نیست. تعریف استیون لوکس از قدرت، برخلاف کاربرد مؤثر در تبیین مفهوم قلمروسازی گفتمانی است، اما در عمل، در تبیین بعضی از گفتمان‌های ژئوپلیتیکی، ناکارآمد است. بدین ترتیب، برای رهایی از این دام، از اراده معطوف به قدرت نیچه و نیروهای کنشی و واکنشی دلوز استفاده شده است. دلوز با وام‌گیری از اراده معطوف به قدرت نیچه، دو نوع قدرت کنشی و واکنشی را تبیین می‌کند. نیچه در کتاب *تبارشناسی اخلاق* (۱۹۹۴) این دو نوع قدرت را با مثالی به‌خوبی تبیین کرد. از نظر نیچه، ناهمسانی اصلی بین کسانی است که خود و خواسته‌های خود را خوب می‌دانند و آن را از بد متمایز می‌شمرند و کسانی که اهریمن (دیگران) را از خوب متمایز می‌دانند. این ناهمسانی، تفاوت در مسیر و جهتی است که نیچه آن را «چشم ارزشگذار» می‌نامد. این ناهمسانی، بین کنش معطوف به خود و کنش معطوف به دیگران است: «برده برای حیات خود همیشه در وهله اول به جهان خارجی خصمانه‌ای نیاز دارد؛ یعنی به محرکی بیرونی نیاز دارد تا بر آن محرک تأثیر بگذارد و کنش نشان دهد. اینجاست که می‌گوییم کنش او اساساً واکنش است. عکس قضیه را در ارزشگذاری ارباب شاهدیم. او به‌طور خودانگیخته کنش دارد و رشد می‌کند» (نیچه، ۱۹۸۴: مقاله ۱، بند ۱۰). در طرح نظام‌مند دلوز، این تمایز با ارجاع به توان رابطه‌ای نیروهای حاضر ایجاد می‌شود: نیروی فرادست (نیروی) که در مواجهه با نیروی دیگر غلبه دارد، کنشی است؛ حال آنکه نیروی فرودست یا تحت سلطه، نیروی واکنشی است. نیروهای واکنشی نیروهایی هستند که فعالیتشان از طرف نیروهای فرادست، مشروط یا محدود می‌شود. نیروهای واکنشی، نیروهایی تنظیم‌کننده‌اند که همسازی

عملی و مکانیکی آن‌ها کاملاً بیانگر قدرت نیروهای فرودست و تحت سلطه است (دلوز، ۱۹۸۳: ۴۱). برعکس، نیروهای کنشی، نیروهایی ویژه، غالب یا فرادست‌اند که شکل‌های فعالیت و کنشگری را بر دیگران تحمیل می‌کنند. این نیروها اگرچه تا حدی محدود به ماهیت خویش‌اند، این محدودیت نسبی است؛ زیرا نیروهای کنشی، به‌طور ذاتی تغییردهنده‌اند: «قدرت تغییردهی، قدرت دیونوسوسی، اولین حد فعالیت و کنشگری است» (دلوز، ۱۹۸۳: ۴۲). نیروهای کنشی، نیروهای مسلمانند؛ حال آنکه نیروهای واکنشی، نیروهای تحت سلطه‌اند. نیروی کنشی، نیروی است که در حوزه خود عمل می‌کند و در این کار ممکن است نیروهای کمتری را شکل دهد یا نیروهای دیگر را با اهداف خود متناسب کند. نیروی کنشی از مرز و محدوده توانایی خود فراتر می‌رود و حتی ممکن است تا مرحله انهدام خود و تبدیل خود به چیزی دیگر پیش رود. از این‌رو، کیفیت اولیه نیرو است: اگرچه نیروهای واکنشی هم وجود دارند، فقط در زمینه نیروی کنشی است که می‌توان به درک آن‌ها رسید (دلوز، ۱۹۸۳: ۴۲).

با توجه به این مفهوم از قدرت باید اذعان کنیم موج‌های ملی‌گرایی بعد از استعمار در خاورمیانه، قدرت دارند، اما از نوع واکنشی؛ یعنی درست است که حرکت عظیمی ایجاد کرده‌اند، اما با توجه به دشمنی به نام استعمار، هویت‌سازی را شروع کردند. آن‌ها واکنشی به «دیگری» بودند و خودانگیخته و معطوف به خود نبودند، اما از آنجاکه هنوز به سطح کنش نرسیده‌اند، هیچ‌گونه خطر کلیدی برای گفتمان غرب محسوب نمی‌شوند؛ به عبارت بهتر، کنشگر نظام بین‌الملل، همان گفتمان غرب است و گفتمان ناسیونالیسم نتوانسته است بدیلی برای این نظام ایجاد کند، به همین سبب خود نیز به یکی از بازیگران آن تبدیل شده است.

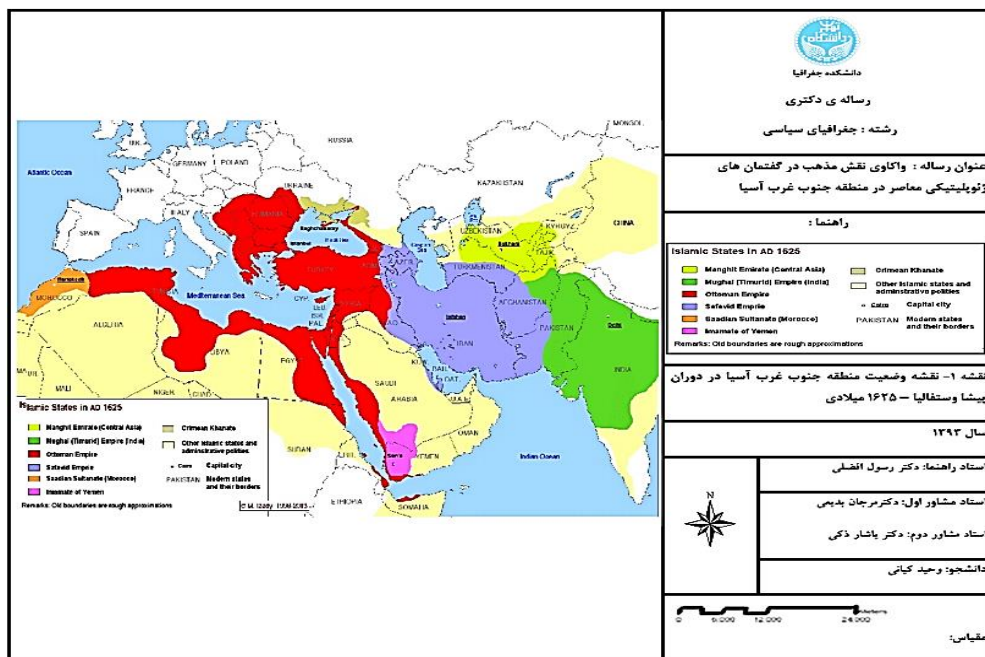
همچنین باید اذعان کنیم پذیرش حاکمان و نخبگان سیاسی خاورمیانه در الگوپذیری از غرب - مانند اصلاح‌گری و ناسیونالیسم که بر الگوی غربی مبتنی بود - از طریق مفهوم «قابلیت دسترسی» لا کلا و موف قابل تبیین است. «قابلیت دسترسی» در دستگاه تحلیل گفتمان لا کلا از دو جنبه معنا شده است: اول اینکه ادبیات و مفاهیم آن گفتمان ساده و همه‌فهم باشد یا دست کم به زبان ساده و همه‌فهم بیان شود، دوم اینکه آن گفتمان در شرایطی در دسترس افکار عمومی قرار گیرد که هیچ گفتمان دیگری به‌عنوان رقیب و بدیل به‌شکل هژمونیک در عرصه رقابت حضور نداشته باشد (لا کلا، ۱۹۹۰: ۶۶)؛ به عبارت دیگر، گفتمان موردنظر در اذهان سوزدها (افکار عمومی) در دسترس‌ترین جایگزین برای گفتمان موجود و رهایی از شرایط بحران و مشکل‌های کنونی شناخته شود؛ بنابراین، اگر بحران اجتماعی آن قدر شدید باشد که سراسر نظم گفتمانی حاکم را متزلزل کند، «قابلیت دسترسی» به‌تنهایی می‌تواند پیروزی یک گفتمان را تضمین کند (سعید، ۱۳۷۹: ۸۷). لا کلا از مفهوم «قابلیت دسترسی» استفاده می‌کند تا تبیین کند چگونه در طول بحران‌ها، بعضی گفتمان‌ها در مقایسه با دیگران، با استقبال و موفقیت بیشتر روبه‌رو می‌شوند. در ظاهر او القا می‌کند اگر بحران اجتماعی شدید باشد - به‌طوری که سراسر نظم گفتمانی را متزلزل کند - «قابلیت دسترسی» پیروزی گفتمان ویژه‌ای را تضمین می‌کند؛ به عبارت دیگر، امکان پیروزی یک گفتمان به‌علت ویژگی ذاتی آن نیست؛ بلکه فقط به این دلیل است که گفتمان، تنها ساخت منسجم در دنیای کاملاً آشفته دیگر است.

هویت: سومین بعد قلمروسازی گفتمانی هویت است. در حوزه مطالعات مربوط به هویت، در مجموع می‌توان سه رویکرد هویتی را از هم تفکیک کرد: الف) رویکرد ذات‌گرا، ب) رویکرد برساخت‌گرا و ج) رویکرد گفتمانی (تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴). چارچوب نظری مقاله حاضر رویکرد برساخت‌گرایی است. براساس آموزه‌های رویکرد برساخت‌گرایی، هویت از جایی نیامده است و انسان‌ها نیز آن را در جایی کشف نکرده‌اند؛ بلکه حاصل شرایط اجتماعی و کنش انسان‌هاست. هویت، امری طبیعی، ذاتی و از پیش موجود نیست؛ بلکه همیشه باید ساخته شود. انسان‌ها باید همواره چیزها یا اشخاص را طبقه‌بندی کنند و خود را در آن طبقه قرار دهند؛ به بیان دیگر، هویت را فقط می‌توان از طریق انکار آگاهانه ابهام و کنارگذاشتن تفاوت‌ها کسب کرد.

عده‌ای هویت را برساخته‌ای «معرفتی» می‌دانند (سروش به نقل از تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۴). در چارچوب این رویکرد، عده‌ای هویت را به‌مثابه برساخته‌ای ایدئولوژیک، برساخته‌ای جغرافیایی - سیاسی یا فرهنگی تلقی می‌کنند. در برساخت‌گرایی فرهنگی، فرهنگ مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع هویت است. افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند؛ زیرا این اجزا و عناصر، توانایی چشمگیری در تأمین نیاز انسان‌ها به متمایز بودن و

ادغام شدن در جمع دارند. از این دیدگاه، فرهنگ مقوله‌ای تفاوت‌مدار است و شیوه زندگی ویژه‌ای را می‌سازد. این تفاوت و خاصیت، نه تنها امکان هویت‌یابی را فراهم می‌کند، بلکه به زندگی انسان‌ها نیز معنا می‌بخشد. براساس نظریه‌های رویکرد برساخت‌گرایی، هویت برساخته‌ای اجتماعی، دارای سطوح مختلف، سیال و نامتعیین است.

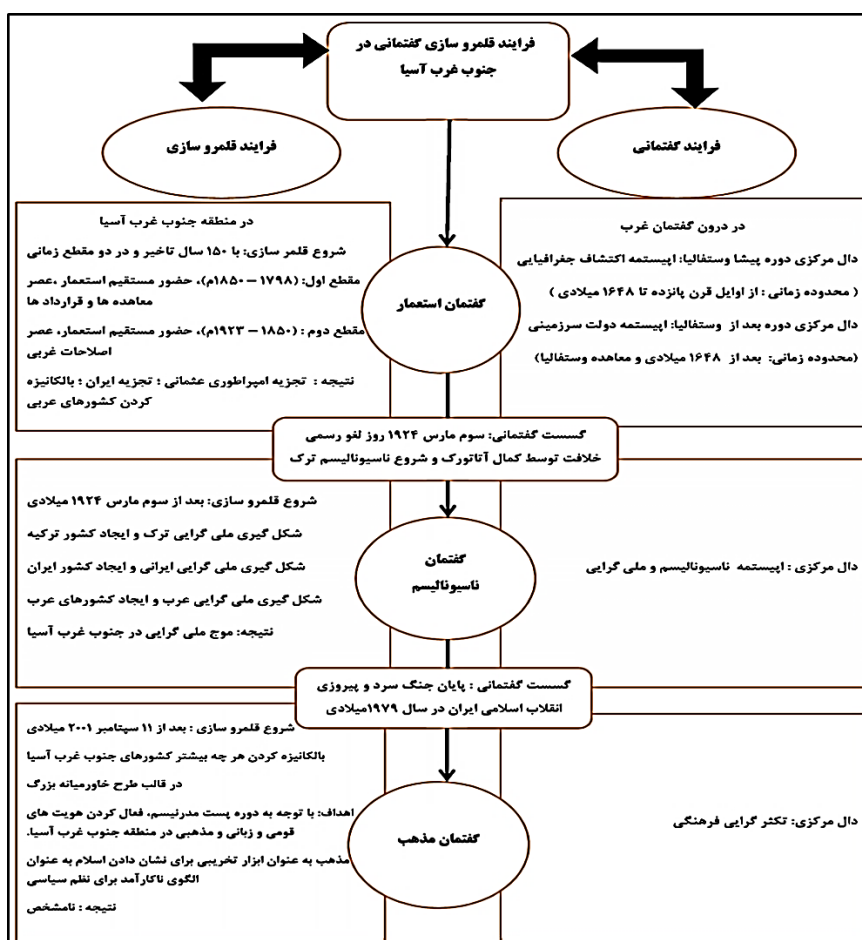
با توجه به مباحث بالا باید اذعان کرد گفتمان‌های ژئوپلیتیکی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که ذهنیت سوژه را در راستای دو قطب «ما» و «آن‌ها» سامان می‌دهند. براساس این ذهنیت دوگانه، تمام رفتارها و کردار سوژه به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که او تمامی پدیده‌ها را در قالب دوگانه «ما- آن‌ها» قرار می‌دهد و این دوگانگی به‌صورت برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در کردار و گفتار نمایان می‌شود؛ بنابراین، هویت‌یابی به‌واسطه غیریت‌سازی و غیریت‌ها به‌کمک برجسته‌سازی و به‌حاشیه‌رانی شکل می‌گیرند که خود شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است (سعید، ۱۳۷۹: ۴۹). برجسته‌سازی و به‌حاشیه‌رانی، سازوکاری است که گفتمان‌های ژئوپلیتیکی توسط آن قوت‌های «خود» را برجسته می‌کنند، ضعف‌های خود را به حاشیه می‌رانند و برعکس قوت‌های «غیر» یا دشمن را به حاشیه می‌رانند و ضعف‌های او را برجسته می‌کنند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۳). بعد از شناسایی فضای استعاره‌ای و دال و مدلول حاضر در گفتمان، تشخیص دو گفتمان ژئوپلیتیکی متخاصم که باهم رابطه‌ای غیریت‌سازانه برقرار کرده‌اند، بسیار ضروری است. گفتمان‌ها همواره از طریق «دشمن» هویت پیدا می‌کنند. بدین ترتیب، نظام معنایی یک گفتمان را باید در مقابل ساختار نظام معنایی گفتمان رقیب قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی را پیدا کرد (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۶۱)؛ به‌عبارتی، هر گفتمان ژئوپلیتیکی به‌منظور هویت‌یافتن، به‌ناچار برای خود دشمن تولید می‌کند. البته گاهی گفتمان‌ها بیش از یک غیر دارند و از مجموعه‌ای از غیرها برای هویت‌یابی در شرایط مختلف استفاده می‌کنند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۰-۱۱۱).



نقشه ۱. وضعیت منطقه جنوب غرب آسیا در دوران پیشاوستفالیایا (۱۶۲۵)

در مجموع، آنچه از بیان مفهوم قلمروسازی گفتمانی و سه مؤلفه شکل‌دهنده آن یعنی فضا، قدرت و هویت دنبال می‌شود، اشاره به این مسئله کلیدی است که علاوه بر بعد آشکار و عینی قلمروسازی - که از طریق توسعه‌طلبی ارضی و تجاوز نظامی صورت می‌گیرد - بعد پنهان (نرم) قلمروسازی هم وجود دارد که در این مقاله با عنوان قلمروسازی گفتمانی از آن یاد شده است. بر مبنای همین گزاره باید متذکر شویم قلمروسازی گفتمانی به این معنا نیست که دولت واحد یا امپراتوری واحد شکل بگیرد یا نوعی همگن‌سازی یا یکسان‌سازی فضایی به‌وجود آورد، بلکه قلمروسازی گفتمانی یعنی گفتمان مسلط چنان نفوذ اندیشه، فرهنگ و کالا در فضاهای مختلف جغرافیایی داشته باشد که فضاهای درگیر با انگاره‌ها و اندیشه‌هایش در راستای نظم سیاسی و ژئوپلیتیکی مطلوب آن تنظیم شوند. در این راستا، می‌توان گفت جمهوری اسلامی ایران نیز برای گسترش حوزه نفوذ خود در

منطقه جنوب غرب آسیا باید تمام فعالیت‌هایش را در راستای کلان‌روایت ویژه جمهوری اسلامی ایران دنبال کند که باید بر اندیشه سیاسی واحدی مبتنی باشد. درحقیقت، این نظام با توجه به گفتمان اسلام‌گرایی و مبتنی بر اندیشه‌های سیاسی امام خمینی، باید به تولید انگاره‌ها بپردازد و با سرمایه‌گذاری عظیم در حوزه اندیشه و تولید فکر، ابتدا از درون و در ادامه به صورت مویری و در لایه‌های گسترده، به مناطق دیگر جغرافیایی نفوذ یابد تا قلمروسازی گفتمانی مطلوب خود را به دست آورد. درحقیقت، گفتمان غرب از این شیوه برای اعمال نفوذ و توسعه طلبی خود بهره می‌گیرد؛ یعنی امروزه گفتمان غرب از نظریه توسعه طلبی ارضی راتزل^۱ به معنای فیزیکی آن بهره نمی‌برد؛ بلکه از اساس، همان نوع نگرش و توسعه طلبی را دنبال می‌کند، اما این بار از طریق حوزه اندیشه و فرهنگ بر ذهن‌ها و قلب‌های مردم تسلط می‌یابد و در نهایت، قلمروهای مختلف جغرافیایی را در راستای الگوی نظم سرمایه‌داری مورد نیاز خود در فضاهای مختلف جغرافیایی کنترل و بر آن‌ها نظارت می‌کند. امروزه گفتمان غرب با ترویج انگاره‌های نظام سرمایه‌داری خود در جهان توانسته است بسیاری از قلمروهای جغرافیایی را در راستای اهداف نظام سرمایه‌داری خود به خدمت بگیرد؛ برای مثال، امروزه اکثر کشورهای در حال توسعه، بهترین مواد خام، محصولات کشاورزی و همچنین دامی و دریایی خود را به کشورهای اروپایی و ایالات متحده می‌فرستند تا در ازای آن، دلار یا یوروهای بدون پشتوانه آن‌ها را دریافت کنند. در این میان خانواده و ملت‌هایشان از این نعمت‌ها محروم می‌شوند. این از نظر نگارندگان، به معنای قلمروسازی گفتمانی غرب برای تسخیر فضاهای جغرافیایی مختلف با استفاده از اندیشه و انگاره‌های نظام سرمایه‌داری غرب است. قلمروسازی گفتمانی بدون هیچ‌گونه فشار یا اعمال خشونت و به صورتی مسلم، از سوی کشورهای تحت سلطه پذیرفته شده است. در بخش بعدی، چگونگی فرایند قلمروسازی غرب در منطقه خاورمیانه و نحوه شکل‌گیری نقشه سیاسی منطقه جنوب غرب آسیا از منظر «فرایند قلمروسازی گفتمانی» نشان داده می‌شود.



شکل ۳. فرایند قلمروسازی گفتمانی در منطقه جنوب غرب آسیا

منبع: نگارندگان

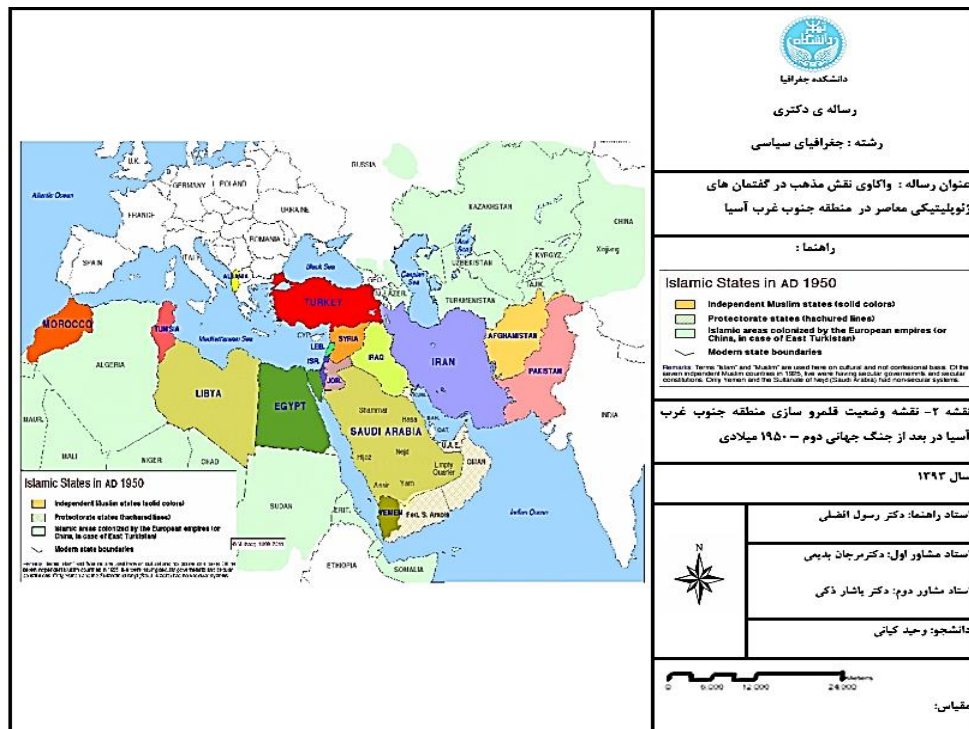
روش پژوهش

این تحقیق از نوع بنیادی و توصیفی-تحلیلی است. روش گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

بحث و یافته‌ها

چگونگی شکل‌گیری نقشه سیاسی منطقه جنوب غرب آسیا از منظر مفهوم قلمروسازی گفتمانی

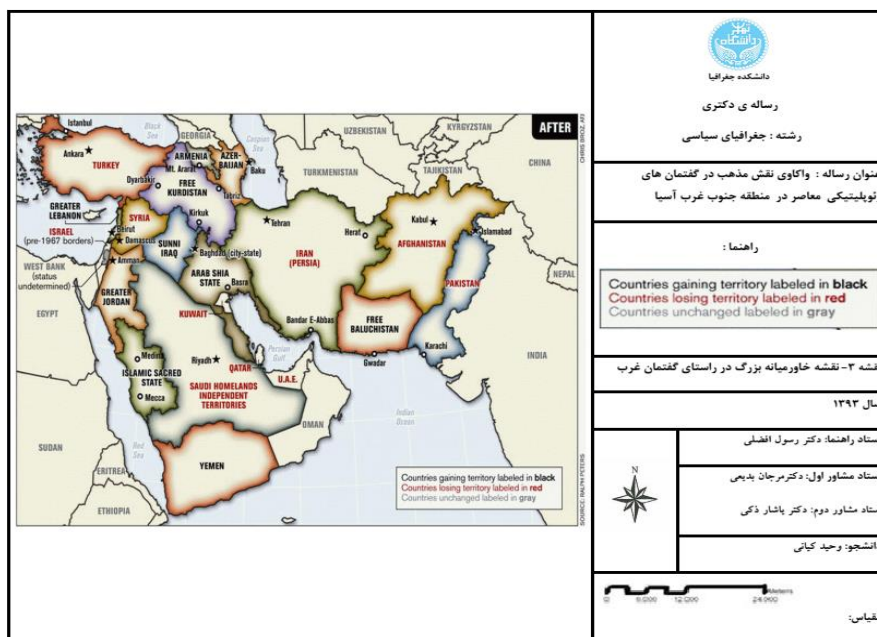
یکی از مصداق‌های مفهوم قلمروسازی گفتمانی را می‌توان در نحوه چگونگی شکل‌گیری ظروف فضایی دولت-ملت (کشور) در منطقه جنوب غرب آسیا مشاهده کرد. در این بخش، نشان داده می‌شود که چگونه گفتمان غرب بر مبنای فرایند قلمروسازی گفتمانی به صورت هدفمند و با راهبرد (استراتژی) ویژه مبتنی بر نظام سرمایه‌داری، به قلمروهای جغرافیایی و ژئوپلیتیکی متناسب با اهداف خود دست یافته است. نقشه ۱ وضعیت قلمروسازی منطقه جنوب غرب آسیا را قبل از معاهده وستفالی نشان می‌دهد. در این نقشه، دو قلمرو صفویان در شرق و عثمانی در غرب مشاهده می‌شود که هر دو قلمرو مبتنی بر عامل مذهب‌اند (نقشه ۱)، اما در نقشه ۲ این دو قلمرو مهم در منطقه به صورت عملی بالکانیزه شدند و در نتیجه آن کشورهای مختلفی شکل گرفتند (نقشه ۲).



نقشه ۲. وضعیت قلمروسازی منطقه جنوب غرب آسیا بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۵۰)

نگارندگان معتقدند مفهوم قلمروسازی گفتمانی، ابزار تحلیلی مفیدی برای تبیین چگونگی تغییر نقشه منطقه جنوب غرب آسیا از ابتدا (نقشه ۱، سال ۱۶۲۵، قبل از معاهده وستفالی) تاکنون (۲۰۱۵) به دست می‌دهد. استدلال اصلی مقاله بر این مبناست که گفتمان غرب بر اساس نیازهای گفتمانی خود به تولید فضا در جنوب غرب آسیا پرداخته است، اما جز در مقطع اول و ایستمه اکتشاف جغرافیایی- که استعمار به صورت مستقیم و گاهی با خشونت به قلمروسازی در جنوب غرب آسیا پرداخته است- در همه موارد بر اساس قدرت نهفته در گفتمان خود به این هدف دست یافته است (شکل ۳)؛ به عبارت بهتر، این بار غرب اهداف و راهبردهایش را از طریق گفتمان‌سازی خود چنان نهادینه کرده است که به جای اینکه خودش با اعمال زور و خشونت (قدرت سخت) به امر قلمروسازی بپردازد، بازیگران جنوب غرب این نقش را برایش بازی می‌کنند، بدون آنکه احساس کنند در راستای اهداف غرب گام برمی‌دارند. در مجموع، گفتمان غرب با تثبیت گفتمان خود در منطقه جنوب غرب آسیا، به شکل‌دهی نظم سیاسی و ژئوپلیتیکی مطلوب خود در منطقه پرداخته است، اما برای قلمروسازی مطلوب خود از دال‌های مرکزی گوناگونی بهره

گرفته است. اولین دال گفتمانی غرب برای قلمروسازی در منطقه جنوب غرب آسیا مبتنی بر عامل استعمار بود؛ به طوری که حاکمیت مستقیم استعمار و در ادامه، بستن عهدنامه‌ها و همین‌طور انجام اصلاحات از نوع غربی، ابزاری را برای قلمروسازی مطلوب غرب در منطقه جنوب غرب آسیا پدیدار کرد، اما این پایان کار نبود و غرب در مقطع بعد از استعمار، از عامل ناسیونالیسم برای قلمروسازی مطلوب خود بهره گرفت؛ یعنی درست است که کشورهای جنوب غرب آسیا با این عامل، نیروی عظیمی ایجاد کردند و استعمار را از منطقه بیرون راندند، اما ناسیونالیسم ابزاری غربی بود. در نهایت، ظرف فضایی که از این مدل بیرون می‌آمد، خوشایند غرب و در راستای نظم منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها بود و دقیقاً هم با این روند، نقشه فعلی منطقه ایجاد شد (نقشه ۲)؛ به عبارت بهتر، گفتمان غرب بدون اینکه از خشونت استفاده کند، در عمل به چیزی دست یافت که مورد نیاز فضایی الگوی نظام سرمایه‌داری است. نکته جالب این است که بازیگران منطقه‌ای، این نقش را برای گفتمان غرب بازی کرده‌اند، اما عامل مذهب، مهم‌ترین بخش و خطرناک‌ترین ابزار غرب برای قلمروسازی در منطقه جنوب غرب آسیاست که امروزه بر منطقه تأثیر گذاشته است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بعضی جنبش‌های اسلامی در منطقه، گفتمان غرب، آن را به عنوان تهدیدی جدی علیه نظم مطلوب خود قلمداد کرده است و از این‌رو اسلام‌هراسی را به طور جدی در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده است. از این‌رو، غرب سعی کرده است با ایجاد نقشه راه که با عنوان خاورمیانه بزرگ از آن یاد می‌کند، به قلمروسازی گفتمانی نوین دست یابد (نقشه ۳). قلمروسازی‌ای که در آن، بالکانیزه‌تر شدن هرچه بیشتر کشورهای منطقه مشاهده می‌شود. گفتمان غرب مانند دیگر قلمروسازی‌هایش در منطقه و با کمک بازیگران آن، این بار نیز با ایجاد شکاف بین دو فرقه اصلی اسلام یعنی شیعه و سنی و همچنین ایجاد گروه‌های تروریستی افراطی اسلامی، این هدف را دنبال می‌کند؛^۱ به عبارت بهتر، هرگونه حرکت مبتنی بر عامل مذهب در بین کشورهای منطقه که به قلمروسازی جدیدی ختم شود، به واکنش مذاهب دیگر منجر می‌شود و جنگ بی‌پایانی را دامن می‌زند؛ جنگی که در نهایت گفتمان غرب امیدوار است مانند جنگ‌های سی ساله اروپا، به معاهده و ستفالیایی منجر شود که از دل آن، دولت-ملت‌های جدیدی بیرون می‌آیند، اما دولت-ملت‌های منطقه جنوب غرب آسیا باید بر اساس الگوی نقشه راه «خاورمیانه بزرگ» غرب ترسیم شود (نقشه ۳)؛ زیرا مانند اصلاحات از نوع غربی در گفتمان استعمار یا ملی‌گرایی در گفتمان ناسیونالیسم، این بار نیز این طرح خاورمیانه بزرگ غرب است که همان نقش را به عنوان دردسترس‌ترین گفتمان برعهده می‌گیرد. البته ناگفته نماند قلمروسازی گفتمانی مبتنی بر این تفکر در حال حاضر نمود عینی یافته، هرچند هنوز به طور کامل اجرا نشده است.



نقشه ۳. خاورمیانه بزرگ در راستای گفتمان غرب

۱. البته منظور نگارندگان از شیعه و سنی در این مقاله، ژئوپلیتیک شیعه و سنی است که بر ساخته نیازهای گفتمانی غرب است، نه مذهب شیعه و سنی.

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطرح‌شده در سطور بالا، مفهوم قلمروسازی گفتمانی عبارت است از: فرایندی که بر مبنای آن افراد، گروه‌ها یا کشورهای مسلط برای کنترل و مدیریت فضای جغرافیایی در راستای نظم سیاسی و ژئوپلیتیکی مطلوب خود، گفتمان‌هایی را تولید می‌کنند که در آن، از اعمال قدرت صرف یا مستقیم برای کنترل فضا فراتر می‌روند؛ به طوری که کسانی که بر آن‌ها اعمال قدرت می‌شود، متوجه چنین فرایندی نمی‌شوند. این مفهوم از قلمروسازی، شامل سه مؤلفه فضا، قدرت و هویت است و عامل اندیشه نقشی کلیدی در آن دارد. درحقیقت، در متن‌های مربوط به جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، به عنصر فضا به دلیل ماهیت کلیدی آن در این رشته توجه زیادی شده است، اما از نقش اندیشه تا حدودی غفلت شده است. مقاله حاضر در پی آن بوده است تا نشان دهد چگونه اندیشه‌ها به طور کلی و اندیشه‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی به طور ویژه، با شکل‌دهی به گفتمان‌های ویژه، پیامدهای فضایی دارند و به محض عملیاتی‌شدن بر پهنه سرزمین، قلمروسازی ویژه خود را آغاز می‌کنند. البته ناگفته نماند راهبرد و هدفمندی، اصل مهم در قلمروسازی است، نه فقط پخش جغرافیایی یک اندیشه. درحقیقت، استدلال اصلی مقاله این بوده است که هر اندیشه سیاسی خاستگاه جغرافیایی دارد و از درون گفتمان ویژه آن شکل می‌گیرد؛ بنابراین، اگر اندیشه‌ها، گفتمان‌ها یا محیط‌های جغرافیایی دیگر، انگاره‌های همان اندیشه را اتخاذ کنند و هرچند به صورت ناقص یا حتی در راستای بومی‌کردن آن گام بردارند، همچنان نمی‌توانند از آثار فضایی آن اندیشه‌ها رهایی یابند؛ به عبارت بهتر، شاید گفتمان تقلیدکننده بتواند آثار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی اندیشه عاریتی را تغییر دهد یا تعدیل کند، ولی آثار فضایی آن همچنان گریبان‌گیر آن‌هاست. دلیل این امر، ماهیت پیچیده عنصر فضا در اندیشه است؛ زیرا پیامدهای فضایی یک اندیشه، از اساس نیاز به زمان دارد و در کوتاه‌مدت خود را نشان نمی‌دهد. به همین دلیل، تعداد کمی از پژوهشگران یا اندیشمندان، به بررسی آثار و پیامدهای فضایی یک گفتمان، اندیشه یا حتی برنامه، راهبرد و... پرداخته‌اند و تلاش خود را بیشتر معطوف به آثار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... کرده‌اند.

منابع

۱. بابی، سعید، ۱۳۷۹، **هراس بنیادین (اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی)**، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۲. برتس، هانس، ۱۳۷۰، **مبانی نظریه ادبی**، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، ماهی، تهران.
۳. بشیریه، حسین، ۱۳۷۸، **جامعه‌شناسی سیاسی**، چاپ چهارم، نشر نی، تهران.
۴. تاجیک، محمدرضا (به اهتمام)، ۱۳۸۷، **گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)**، فرهنگ گفتمان، تهران.
۵. سلطانی، سید علی اصغر، ۱۳۸۳، **تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش**، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۸، صص ۱۵۳-۱۸۰.
۶. سلطانی، سید علی اصغر، ۱۳۸۴، **قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران**، نشر نی، تهران.
۷. کنگ، استوارت، ۱۳۷۹، **چارچوب‌های قدرت**، ترجمه مصطفی یونسی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۸. مقدادی، بهرام، ۱۳۷۸، **فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی (از افلاطون تا عصر حاضر)**، فکر روز، تهران.
۹. هیندس، باری، ۱۳۸۰، **گفتارهای قدرت (از هابز تا فوکو)**، ترجمه مصطفی یونسی، شیرازه، تهران.
۱۰. وبستر، راجر، ۱۳۸۲، **پیش‌درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی**، ترجمه الهه دهنوی، روزگار، تهران.

11. Agnew, J., 1998, **Geopolitics: Re-visioning World Politics**, Routledge, London.
12. Agnew, J. and Cambridge, S., 1995, **Mastering Space: Hegemony, Territory and International Political economy**, Routledge, London.
13. Alvesson, M. and Kärreman, D., 2000, **Varieties of Discourse: On the Study of Organizations Through Discourse Analyses**, Human Relations, Vol.53, No. 9, PP. 1125-1149.

14. Bashirieh, H., 2000, **Political Sociology**, 4th Ed, Ney Publication, Tehran. (*In Persian*)
15. Bertens, J. W., 1992, **Literary Theory: The Basics**, Translated by: Abolqassemi, M. R., Mahi, Tehran. (*In Persian*)
16. Clegg, S. R., 2001, **Frameworks of Power**, Translated by Yunusi, M., Institute for Strategic Studies, Tehran. (*In Persian*)
17. Dalby, S., 1991, **Critical Geopolitics: Discourse, Difference and Dissent**, Environment and Planning D: Society and Space 9, PP. 261- 283.
18. Deleuze, G., 1983, **Nietzsche and Philosophy**, Translated by: Hugh Tomlinson, Athlone Press, London.
19. Dijkink, G., 1996, **National Identity and Geopolitical Visions: Maps of Pride and Pain**, Routledge, London.
20. Fairclough, N., 1995, **Media Discourse**, Edward Arnold, London.
21. Foucault, M., 1972, **The Archaeology of Knowledge**, Tavistock, London.
22. Gramsci, A., 1971, **Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci**, International Publishers, New York.
23. Gregory, D., Johnston, R., Pratt, G., Watts, M. and Whatmore, S., 2009, **The Dictionary of Human Geography**, 5th Ed, Wiley-blackwell.
24. Hindess, B., 2002, **Discourses of Power: From Hobbes to Foucault**, Translated by: Yunusi, M., Shirazeh, Tehran. (*In Persian*)
25. Laclau, E., 1990, **New Reflections on the Revolution of Our Time**, Verso, London.
26. Lukes, S., 1997, **Power: A Radical View**, Translated by: Afroogh, E., Rasa, Tehran. (*In Persian*)
27. Meghdadi, B., 2000, **Dictionary of Literary Criticism (From Plato to the Present Day)**, Fekre Rooz, Tehran. (*In Persian*)
28. Nietzsche, F., 1984, **Human, all too Human: A Book for Free Spirits**, Translated by: Marion Faber, with Stephen Lehmann, and Lincoln: University of Nebraska press.
29. Ó Tuathail, G., 1996, **Critical Geopolitics: The Politics of Writing Global Space**, university of Minnesota press, Minneapolis.
30. Ó Tuathail, G., 2002, **Theorizing Practical Geopolitical Reasoning: The Case of the United States Response to the War in Bosnia**, Political Geography, Vol. 21, No. 5, PP. 601-628.
31. Ó Tuathail, G. and Agnew, J., 1992, **Geopolitics and Discourse: Practical Geopolitical Reasoning in American Foreign Policy**, political geography, Vol. 11, No. 2, PP. 190-204.
32. Babi, S., 2001, **A Fundamental Fear: Euro Centrism and the Emergence of Islamism**, Translated by: Jamshidiha, Gh. and Anbari, M., Tehran University Press, Tehran. (*In Persian*)
33. Simmel, G., 1997, **The Sociology of Space**, In Frisby, D. and Featherstone, M. (eds), Simmel on Culture, Sage, London.
34. Sultani, A. A., 2005, **Discourse Analysis as Theory and Method**, Political Science Quarterly, Vol. 7, No. 28, PP. 153-180. (*In Persian*)
35. Sultani, A. A., 2006, **Power, Discourse and Language: Mechanisms of Power in the Islamic Republic of Iran**, Ney Publication, Tehran. (*In Persian*)
36. Tajik, M. R. (ed), 2009, **Discourse, Discourse Analysis (Articles)**, Culture of Discourse, Tehran. (*In Persian*)
37. Thomassen, L., 2005, **Antagonism, Hegemony and Ideology after Heterogeneity**, Journal of Political Ideologies, Vol. 10, No. 3, PP. 289.
38. Webster, R., 2004, **Studying literary Theory: An Introduction**, Translated by: Dehnavi, E., Rouzegar, Tehran. (*In Persian*)